مجله علمی- تحقیقی جوزجانان

دوره ۱۹؛ شماره ۱ (مسلسل ۴۸)؛ بهار و تابستان ۱۴۰۵؛ صفحات ۲۳-۴۷

شاپا چاپی: ۳۰۸۰-۱۰۶۰- شاپا الکترونیکی: ۳۰۸۰-۱۰۷۹

تأثیر قابوس‌نامه بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار

سید روضت الله مجید[۱]، محمد دانشگر[۲*]

۱. پوهنمل دوکتور، دیپارتمنت ادبیات فارسی‌دری، پوهنځی زبان و ادبیات داخلی، پوهنتون کابل، کابل، افغانستان.
https://orcid.org/0009-0002-1089-0644 - rostayan2019@gmail.com

۲*. پوهنمل دوکتور، دیپارتمنت فارسی‌دری، پوهنځی تعلیم و تربیه، پوهنتون جوزجان، شبرغان، افغانستان (نویسندهٔ مسئول). https://orcid.org/0000-0002-4266-437x - mohammaddaneshgar502@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۶/۲۳ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۷/۷)

چکیده

قابوس‌نامه از برجسته‌ترین متون تعلیمی در ادب فارسی‌دری است که با بهره‌گیری از حکایت‌های پندآموز، ساختاری روایی برای انتقال آموزه‌های اخلاقی و تربیتی فراهم آورده است. این اثر، افزون بر جایگاه مهم خود در جریان اندرزنامه‌نویسی، در شکل‌گیری و تداوم برخی الگوهای روایت تعلیمی در آثار ادبی متأخر نیز تأثیرگذار بوده است. براین اساس، تحقیق حاضر با هدف بررسی چگونگی تأثیر قابوس‌نامه بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در حدیقهٔالحقیقه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه انجام شده است. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است و داده‌ها با رویکرد مقایسه‌ای در سطح ساختار روایت، شیوهٔ بیان و کارکرد معنایی حکایت‌ها تحلیل شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که برخی از الگوهای حکایت‌پردازی قابوس‌نامه، از جمله روایت‌های کوتاه اخلاقی، لحن اندرزگونه، تقابل شخصیت‌ها و پایان‌بندی‌های عبرت‌آموز، در آثار سنایی و عطار بازتولید شده است. با این حال، این بازآفرینی با دگرگونی‌هایی در سطح زبان، ساختار روایت و افق معنایی همراه است؛ به‌گونه‌ای که سنایی با پیوند دادن حکایت‌های تعلیمی با مضامین عرفانی در حدیقهٔالحقیقه، ساختاری شاعرانه و تأملی برای بیان اندیشه‌های اخلاقی و عرفانی پدید آورده و عطار در اسرارنامه و مصیبت‌نامه با گسترش روایت‌های تمثیلی و تعمیق لایه‌های معنایی، این میراث روایی را در افقی عرفانی و تأویلی بازپرداخته است.

کلمات کلیدی: *قابوس‌نامه، ادبیات تعلیمی، روایت عرفانی، حدیقهٔالحقیقه، اسرارنامه، مصیبت‌نامه.*

---

* **ارجاع:** مجید، سید روضت الله و دانشگر، محمد. (۱۴۰۵). قابوس‌نامه بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار. *مجلهٔ علمی- تحقیقی جوزجانان*، ۱۹(۱)، ۲۳-۴۷.
https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.101

Scientific-Research Journal of Jawzjanan
Volume 19; Issue 1 (Serial No. 48); Spring & Summer 2026; Pages 23–47
P-ISSN: 3080-1060– E-ISSN: 3080-1079

The Influence of Qabus-nama on the Formation of Didactic Narratives in the Works of Sanai and Attar

Sayed Rowzatullah Majid[1], Mohammad Daneshgar[2*]

1. Senior Teaching Assistant, Ph.D. Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of National Langualge and Literature, Kabul University, Kabul, Afghanistan.
rostayan2019@gmail.com – https://orcid.org/0009-0002-1089-0644
2*. Senior Teaching Assistant, Ph.D. Department of Persian Dari Language and Literature, Faculty of Education, Jawzjan University, Shebdrghan, Afghanistan (Corresponding Author).
mohammaddaneshgar502@gmail.com - https://orcid.org/0000-0002-4266-437x

(Received: 14/09/2026 - Accepted: 29/09/2026)

Abstract

Qabus-nama is one of the most prominent didactic texts in Persian-Dari literature. Through its use of instructive tales, it provides a narrative structure for conveying moral and educational teachings. In addition to its significant place in the tradition of didactic counsel literature, the work also influenced the formation and continuity of certain patterns of didactic narration in later literary works. Accordingly, the present study investigates how *Qabus-nama* influenced the formation of didactic narratives in *Hadiqat al-Haqiqa*, *Asrar-nama*, and *Mossibat-nama*. The study employs a descriptive-analytical method based on library research, and the data are analyzed comparatively in terms of narrative structure, mode of expression, and the semantic function of the tales. The findings indicate that some of the patterns of tale construction in *Qabus-nama*, including brief moral narratives, an admonitory tone, the juxtaposition of opposing characters, and instructive endings, are reproduced in the works of Sanai and Attar. This re-creation, however, is accompanied by transformations at the levels of language, narrative structure, and semantic horizon. In *Hadiqat al-Haqiqa*, Sanai connects didactic tales with mystical themes, thereby creating a poetic and reflective structure for articulating moral and mystical ideas. In *Asrar-nama* and *Mossibat-nama*, Attar reworks this narrative legacy within a mystical and hermeneutic horizon by expanding allegorical narratives and deepening their semantic layers.

Keywords: *Qabus-Nama, Didactic Literature, Mystical Narrative, Hadiqat Al-Haqiqa, Asrar-Nama, Mossibat-Nama.*

* . **Citation:** Madjid, S. & Danishgar, M. (2026). The Influence of Qabus-nama on the Formation of Didactic Narratives in the Works of Sanai and Attar. *Scientific-Research Journal of Jawzjanan, 19*(1), 23–47. https://doi.org/10.69892/jawzjanan.2026.101

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَىٰ آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

ادب فارسی‌دری در بخش گسترده‌ای از تاریخ خود واجد خصلتی تعلیمی بوده و بسیاری از آثار برجستهٔ آن، در کنار ارزش‌های زیبایی‌شناختی و هنری، حامل آموزه‌های اخلاقی، تربیتی و حکمی‌اند. از این‌رو، انتقال مفاهیم اخلاقی و تربیتی از طریق حکایت‌ها و روایت‌های پندآموز به یکی از شاخصه‌های مهم میراث ادبی فارسی‌دری تبدیل شده است. در این میان، متون تعلیمی نقشی اساسی در شکل‌گیری و تداوم این شیوه ایفا کرده و به‌عنوان منابعی مؤثر در تکوین ساختارها و درون‌مایه‌های آثار ادبی متأخر شناخته شده‌اند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این متون، قابوس‌نامه اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وُشمگیر است که در سدهٔ پنجم هجری قمری تألیف شده و افزون بر طرح آموزه‌های اخلاقی و تربیتی، با بهره‌گیری از حکایت‌ها و روایت‌های پندآموز، الگویی مؤثر برای انتقال مفاهیم تعلیمی در ادب فارسی‌دری فراهم آورده است (زرین‌کوب، ۱۳۶۱، ص. ۱۱۸).

اهمیت قابوس‌نامه تنها به جایگاه آن در تاریخ نثر تعلیمی محدود نمی‌شود، بلکه این اثر در روند تحول روایت‌های تعلیمی در ادب فارسی‌دری نیز نقش قابل توجهی داشته است. ساختار حکایت‌پردازانه، زبان نسبتاً ساده و ایجاز در بیان اندرزها سبب شده است که روایت‌های این اثر قابلیت بازآفرینی در آثار ادبی پسین را داشته باشند. در همین چارچوب، برخی از روایت‌ها و الگوهای حکایت‌پردازی قابوس‌نامه توسط سنایی و عطار نیز بازآفرینی شده است.

با وجود این اهمیت، بخش عمدهٔ تحقیقات انجام‌شده دربارهٔ قابوس‌نامه بیشتر به بررسی جنبه‌های تاریخی، فکری و محتوایی آن متمرکز بوده است. برای نمونه، ایمانپور، صفرزایی و ناظمیان‌فرد (۱۳۹۷) با رویکردی تاریخی-تحلیلی خاستگاه‌های اندیشه‌های تربیتی عنصرالمعالی را در پیوند با آیین اندرزهای شاهان ساسانی بررسی کرده‌اند. اسعدی (۱۳۸۹) نیز در تحقیقی توصیفی-تحلیلی به بررسی ساختار و کارکرد نهاد خانواده در قابوس‌نامه پرداخته است. همین‌طور پورالخاص و قرداشخانی (۱۳۹۳) با رویکردی مقایسه‌ای، برخی آموزه‌های تربیتی قابوس‌نامه را با گلستان سعدی مقایسه کرده‌اند. هرچند این تحقیق‌ها در روشن ساختن برخی ابعاد فکری، اجتماعی و محتوایی قابوس‌نامه نقش مهمی داشته‌اند، اما بررسی چگونگی بازآفرینی روایت‌های قابوس‌نامه در آثار سنایی و عطار، همچنان کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

بر این اساس، مسأله اصلی این تحقیق بررسی چگونگی تأثیر قابوس‌نامه بر شکل‌گیری برخی از روایت‌های تعلیمی در آثار عطار و سنایی است. هدف تحقیق حاضر تبیین میزان و نوع این تأثیر در سطح ساختار روایت، شیوهٔ بیان و کارکرد معنایی حکایت‌هاست. برای تحقق این امر، تحقیق حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و بر پایهٔ مطالعات کتابخانه‌ای، روایت‌های تعلیمی قابوس‌نامه را با نمونه‌هایی از حکایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار به‌صورت تطبیقی بررسی می‌کند تا جایگاه این اثر در تداوم و تحول جریان روایت‌های تعلیمی در ادب فارسی‌دری روشن‌تر شود. در این راستا، تحقیق حاضر در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر است:

۱. قابوس‌نامه چه نقشی در شکل‌گیری الگوهای روایی حکایت‌های تعلیمی در آثار سنایی و عطار داشته است؟
۲. اقتباس سنایی و عطار از روایت‌های قابوس‌نامه در چه سطوحی از ساختار روایت، شیوهٔ بیان و کارکرد معنایی دچار دگرگونی شده است؟
۳. بازآفرینی روایت‌های قابوس‌نامه در آثار سنایی و عطار چه نقشی در تحول روایت تعلیمی از گفتمان اخلاقی به افق عرفانی داشته است؟

بحث‌وبررسی

قابوس‌نامه از برجسته‌ترین آثار تعلیمی در ادب فارسی‌دری است که در سدهٔ پنجم هجری به قلم امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار، از امیران خاندان زیاری، نگاشته شده‌است (سبزعلی‌پور و عبداللهی، ۱۳۹۱، ص. ۱۶۷). این اثر در قالب اندرزنامه‌ای خطاب به فرزند نویسنده، گیلانشاه، پدید آمده است؛ اما به‌سبب ساختار روایی، زبان روان، تنوع موضوعی و بهره‌گیری از حکایت‌ها و تمثیل‌ها، دامنهٔ مخاطبان آن به‌مراتب فراتر از یک متن صرفاً شخصی یا خانوادگی رفته و جایگاهی پایدار در میراث ادبی فارسی‌دری یافته است (العاکوب، ۱۳۷۴، ص. ۹۰۰).

قابوس‌نامه دارای چهل‌وچهار باب است که هر یک به موضوعی مشخص از آداب زندگی فردی، مناسبات اجتماعی، اخلاق، سیاست، دین، دانش و مهارت‌های عملی می‌پردازد. با وجود استقلال ظاهری ابواب، پیوند درونی آن‌ها از طریق صدای راویِ واحد و هدف تعلیمی مشترک، نوعی انسجام روایی پدید آورده‌است. در بسیاری از این ابواب، عنصرالمعالی برای انتقال مفاهیم اخلاقی و تربیتی، از روایت حکایت‌گونه، مثال‌های تاریخی، گفت‌وگوهای ضمنی و تمثیل‌های معنادار بهره گرفته‌است. از منظر زبان و سبک، نثر قابوس‌نامه نمونه‌ای شاخص از نثر سادهٔ

فارسی‌دری است که ضمن سادگی و روانی، از ظرفیت‌های بلاغی و ایجاز کامل برخوردار است. این ویژگی‌ها سبب شده‌است که متن، علاوه بر کارکرد تعلیمی، واجد کشش روایی و قابلیت الگوبرداری برای نویسندگان متأخر باشد. حضور مکرر حکایت‌ها و روایت‌های کوتاه در دل اندرزها، نشان می‌دهد که عنصرالمعالی به‌خوبی از ظرفیت روایت برای اقناع مخاطب و ماندگار ساختن پیام بهره برده‌است (الهامی، ۱۳۹۱، ص. ۱۳۱- ۱۳۳).

قابوس‌نامه از حیث منبع‌شناسی فکری نیز متنی چندلایه و متکثر است که هم‌زمان از الگوی حکمت آریانای پیش از اسلام، آموزه‌های اخلاقی اسلامی و مفاهیم قرآن کریم تأثیر پذیرفته و در برخی موارد آن‌ها را در قالبی روایی و اندرزگونه بازآفرینی کرده‌است. این آمیزشِ سنجیدهٔ محتوا و روایت، قابوس‌نامه را به الگویی اثرگذار برای نویسندگان متأخر بدل ساخته‌است. بر همین اساس، قابوس‌نامه را می‌توان متنی واسط و بنیان‌گذار در تحول نثر تعلیمیِ روایت‌محور فارسی‌دری دانست.

قابوس‌نامه و اسرارنامه

فریدالدین ابوحامد محمد بن ابراهیم، عطار نیشابوری در سال ۵۱۲ یا ۵۱۳ هجری قمری در نیشابور به دنیا آمد و در هفتادواند سالگی به سال ۶۱۸ هجری قمری در قتل عام مغولان در نیشابور به شهادت رسید و در همین شهر به خاک سپرده شد (ریاضی، ۱۳۸۶، ص. ۳؛ شجیعی، ۱۳۷۳، ص. ۱). مثنوی اسرارنامه از شاهکارهای عرفانی عطار نیشابوری است که شاعر در آفرینش بسیاری از حکایت‌های تعلیمی آن از میراث روایی پیشینیان بهره گرفته است. یکی از پیش‌متن‌های مهم در شکل‌گیری برخی روایت‌های این اثر، قابوس‌نامه است که شماری از مضامین و الگوهای حکایتی آن در قالبی تازه در اسرارنامه بازآفرینی شده است. در میان این نمونه‌ها، حکایت گفت‌وگوی «پیر فرتوت و جوان رعنا» از مواردی است که عطار با حفظ هستهٔ روایی آن، روایت را در ساختاری شاعرانه و متناسب با بافت گفتمانی اثر خود بازآفرینی کرده است:

بدید از دور پیری را جوانی — خمیده پشت او همچون کمانی
ز سودای جوانی گفت ای پیر — به چندست آن کمان پیش‌آی زر گیر
جوان را پیر گفت ای، زندگانی — مرا بخشیده‌اند این رایگانی
نگه می‌دار زر ای تازه برنا — ترا هم رایگان بخشند فردا

(عطارنیشابوری، بی‌تا، ص. ۸۵)

این روایت در قابوس‌نامه چنین آمده است: «حکایت چنان شنودم که پیری صدساله، گوژپشت، سخت دوتا گشته و بر عُکازه‌ای تکیه کرده، همی‌رفت. جوانی به تماخره وی را گفت: ای شیخ این کمانک به چند خریده‌ای؟ تا من نیز یکی بخرم. پیر گفت: اگر صبر کنی و عمر یابی خود رایگان یکی به تو بخشند، هر چند بپرهیزی» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۵۸).

تحلیل مقایسه‌ای این دو روایت نشان می‌دهد که تأثیرپذیری *اسرارنامه* از *قابوس‌نامه* صرفاً در سطح اقتباس داستانی یا همانندی محتوایی باقی نمانده، بلکه در لایه‌های عمیق‌تری از ساختار و کارکرد روایت نیز قابل مشاهده است. از منظر **ساختار روایت**، هر دو حکایت بر الگوی ساده و فشرده‌ای استوارند که در آن تقابل دو شخصیت- پیر و جوان- محور پیشبرد روایت را تشکیل می‌دهد و روایت از طریق یک گفت‌وگوی کوتاه به نقطهٔ اوج و نتیجه‌گیری پندآموز می‌رسد. با این حال، در **شیوهٔ بیان** تفاوتی آشکار میان دو متن دیده می‌شود؛ در *قابوس‌نامه* روایت در قالب نثری موجز و مستقیم و در چارچوب ادبیات تعلیمی-اخلاقی بیان شده است، در حالی که عطار همان طرح روایی را در قالب نظم، تصویرپردازی و موسیقی کلام گسترش داده و به آن بعدی هنری و تأمل‌برانگیز بخشیده است.

از نظر **کارکرد روایت** نیز تفاوتی معنادار مشاهده می‌شود. در *قابوس‌نامه* هدف اصلی روایت، انتقال اندرز اخلاقی و هشدار نسبت به غرور جوانی و ناپایداری توانایی جسمانی انسان است. در مقابل، عطار با حفظ همین **هستهٔ معنایی روایت**، آن را در بافتی عرفانی قرار می‌دهد و معنای آن را از سطح اندرز اجتماعی به افقی تأویلی‌تر ارتقا می‌دهد. این دگرگونی در **بافت گفتمانی** اثر سبب می‌شود که روایت در *اسرارنامه* تنها یک حکایت اخلاقی نباشد، بلکه تمثیلی از گذر زمان، فناپذیری جسم و ضرورت بیداری معنوی تلقی شود.

از نظر **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز شباهت بنیادی میان دو روایت وجود دارد؛ هر دو بر تقابل دو تیپ نمادین- جوانِ مغرور و پیرِ آزموده- استوارند. با این حال، در روایت عطار، پیر علاوه بر نقش پنددهنده، حامل نوعی حکمت معنوی است که لحن کلام او را از طنز اخلاقی ساده فراتر می‌برد. در همین راستا، **لحن روایت** در *قابوس‌نامه* بیشتر رنگ طنز تعلیمی و نکته‌گویی دارد، در حالی که در *اسرارنامه* لحن روایت به سبب فضای شاعرانه و عرفانی اثر، حالتی تأملی و حکیمانه پیدا می‌کند.

در **پایان داستان** نیز هر دو روایت با یک نتیجه‌گیری کوتاه و پندآموز خاتمه می‌یابند؛ با این تفاوت که پایان‌بندی در *قابوس‌نامه* صریح و مستقیم است، اما در *اسرارنامه* در قالب بیانی شاعرانه عرضه می‌شود و امکان دریافت‌های تأویلی گسترده‌تری را فراهم می‌آورد. از این‌رو،

می‌توان گفت که عطار ضمن حفظ طرح روایی و پیام بنیادین حکایت، آن را در نظام معنایی و هنری تازه‌ای بازسازی کرده است.

مؤلفه مقایسه	اسرارنامه عطار	قابوس‌نامه عنصرالمعالی	نوع رابطه
ساختار روایت	کوتاه و منظوم بر پایه گفت‌وگوی تقابلی	کوتاه و منثور با گفت‌وگوی مستقیم	تشابه در الگوی روایی؛ تفاوت در شکل روایت
کارکرد روایت	تعمیق اندرز در افق تأمل اخلاقی-عرفانی	انتقال پند اخلاقی و هشدار نسبت به غرور جوانی	تفاوت در سطح کارکرد
لحن روایت	تأملی و حکیمانه با رنگ عرفانی	طنزآمیز و نکته‌پرداز اخلاقی	تفاوت در لحن روایت
هستهٔ معنایی روایت	ناپایداری جوانی و گذر ناگزیر عمر	ناپایداری جوانی و فرجام پیری	تشابه
نوعیت شخصیت‌پردازی	شخصیت‌های تیپیک با بار معنوی ضمنی	شخصیت‌های تیپیک اخلاقی	تشابه با تفاوت در بار معنایی
پایان داستان	پایان شاعرانه و تأویل‌پذیر	پایان صریح و مستقیم پندآموز	تفاوت
شیوهٔ بیان	بیان منظوم همراه با تصویرپردازی و موسیقی کلام	بیان منثور، ساده و گزارشی	تفاوت
بافت گفتمانی	عرفانی-تعلیمی در چارچوب مثنوی عرفانی	تعلیمی-اخلاقی در چارچوب نثر اندرزنامه‌ای	تفاوت
نوعیت پیام	تمثیلی اخلاقی با ظرفیت تأویل عرفانی	اندرز اجتماعی و اخلاقی مستقیم	تفاوت

قابوس‌نامه و مصیبت‌نامه

مصیبت‌نامه از دیگر مثنوی‌های عرفانی **عطار نیشابوری** است که شاعر در آفرینش حکایت‌های آن از منابع گوناگون تعلیمی و حکمی بهره گرفته است. در میان این منابع، **قابوس‌نامه** از مهم‌ترین مآخذی است که از نظر الگوی روایت، هسته معنایی و کارکرد اندرزپردازانه بر شماری از حکایت‌های مصیبت‌نامه اثر گذاشته است. حکایت «وفات اسکندر»، از جمله روایت‌هایی است که بررسی تطبیقی آن در **قابوس‌نامه** و **مصیبت‌نامه** می‌تواند به‌خوبی چگونگی انتقال و دگرگونی الگوهای روایی در ادب تعلیمی فارسی‌دری را نشان دهد. روایت مزبور در مصیبت‌نامه چنین بازآفرینی شده است:

چون سکندر را مسخر شد جهان — وقت مرگ او درآمد ناگهان
گفت تابوتی کنید از بهر من — دخمه‌ای سازید پیش شهر من
کف‌گشاده دست من بیرون کنید — نوحه بر من هرزمان افزون کنید
تا ز مال و لشکر و ملک و شهی — خلق می‌بینند دست من تهی
گر جهان در دست من بود آن زمان — در تهی‌دستی برفتم از جهان

ملک و مال این جهان جز پیچ نیست گر همه یابی چو من جز هیچ نیست
(عطارنیشابوری، ۱۳۸۶، ص. ۱۹۳)

روایت فوق در قابوس‌نامه با ساختاری نزدیک، اما در قالب نثر تعلیمی چنین آمده است: «چنانکه شنیدم که ذوالقرنین رحمت‌الله، چون گرد عالم برگشت و همه جهان را مسخر خویش گردانید، بازگشت و قصد خانهٔ خویش کرد. چون به دامغان رسید، فرمان یافت. در وصیت گفت: مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید و دست من از آن سوراخ بیرون کنید کف‌گشاده و همچنان همی‌برید تا مردمان همی‌بینید که اگرچه همه جهان بستدیم دست تهی همی‌رویم. دگر گفت: مادر مرا بگویید که اگر خواهی که روان من از تو شادمانه باشد غم من با کسی خور که او را عزیزی نمرده باشد یا با کسی که او نخواهد مرد» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۱۴۸).

تحلیل تطبیقی این دو روایت نشان می‌دهد که عطار در آفرینش برخی از حکایت‌های مصیبت‌نامه به‌صورت آگاهانه از الگوهای روایی و اندرزپردازانهٔ قابوس‌نامه بهره گرفته است. از نظر **ساختار روایت**، هر دو حکایت از طرحی ساده و خطی پیروی می‌کنند که با یادآوری فتوحات اسکندر آغاز می‌شود، سپس با وقوع مرگ و وصیت او ادامه می‌یابد و در پایان با نمایشی نمادین از «دست تهی» به نتیجه اخلاقی می‌رسد. این همسانی ساختاری نشان می‌دهد که عطار در سطح طرح داستانی از چارچوب روایی قابوس‌نامه تأثیر پذیرفته است.

با این حال، **کارکرد روایت** در دو اثر یکسان نیست. در قابوس‌نامه، روایت در چارچوب نثر تعلیمی و اخلاقی قرار دارد و هدف آن انتقال تجربه و حکمت عملی به مخاطب است. در این اثر، حکایت اسکندر نمونه‌ای از اندرزهای اخلاقی است که بر ناپایداری قدرت، بی‌اعتباری مال و مُلک و سرانجام مشترک انسان‌ها در مرگ تأکید می‌کند. در مقابل، عطار همین روایت را در بافت عرفانی مصیبت‌نامه قرار می‌دهد و کارکرد آن را از سطح اندرز اخلاقی صرف فراتر می‌برد.

از نظر **لحن روایت** نیز تفاوت چشمگیری میان دو اثر دیده می‌شود. لحن قابوس‌نامه صریح، مستقیم و اندرزگرانه است و روایت با زبانی ساده و گزارش‌گونه بیان می‌شود. اما در مصیبت‌نامه، لحن روایت شاعرانه، تأملی و آمیخته با حس اندوه وجودی است؛ به‌گونه‌ای که خواننده را به تفکر دربارهٔ حقیقت زندگی و مرگ فرامی‌خواند. این تفاوت لحن، نتیجهٔ تفاوت در **بافت گفتمانی** دو اثر است؛ زیرا قابوس‌نامه در چارچوب گفتمان اخلاقی–تعلیمی ادب‌نامه‌ها قرار دارد، در حالی‌که مصیبت‌نامه بخشی از گفتمان عرفانی و سلوکی ادب فارسی‌دری است.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت** نیز هرچند هر دو حکایت بر بی‌اعتباری جهان تأکید دارند، اما در مصیبت‌نامه این معنا به سطحی ژرف‌تر ارتقا می‌یابد. در قابوس‌نامه، «دست تهی» اسکندر

نشـانه‌ای از بی‌ثباتی قدرت و ثروت دنیوی اسـت؛ اما در شـعر عطار همین تصـویر به نمادی از «فقر وجودی» انسـان در برابر حقیقت مطلق تبدیل می‌شـود. بدین‌سـان، روایت از یک اندرز اخلاقی به تأملی عرفانی دربارهٔ تهی‌بودن انسـان از خود و ضـرورت رهایی از تعلقات دنیوی تبدیل می‌شود.

در زمینهٔ **نوعیت شـخصـیت‌پردازی** نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شـود. در قابوس‌نامه، اسـکندر بیشتر به‌عنوان شخصیتی تاریخی و عبرت‌آموز معرفی می‌شود که در لحظهٔ مرگ حقیقت جهان را آشـکار می‌سـازد. شـخصـیت‌پردازی در این روایت حداقلی اسـت و تمرکز بر پیام اخلاقی قرار دارد. اما در مصیبت‌نامه، اسکندر به شخصیتی نمادین تبدیل می‌شود که نمایندهٔ قدرت دنیوی و سـرانجام تهی‌دسـتی انسـان اسـت؛ ازاین‌رو شـخصـیت او کارکردی تمثیلی در سـاختار عرفانی روایت پیدا می‌کند.

از حیث **شیوهٔ بیان** نیز تفاوت بنیادین میان دو اثر مشاهده می‌شود. قابوس‌نامه روایت را در قالب نثر تعلیمی و با بیانی مستقیم و گزارشی عرضه می‌کند، در حالی‌که عطار همان روایت را در قالب مثنوی و با بهره‌گیری از تصـویرهای شـاعرانه و ایجاز هنری بازآفرینی می‌کند. این دگرگونی در شیوهٔ بیان سبب شده است که روایت در مصیبت‌نامه لایه‌های معنایی گسترده‌تری پیدا کند و قابلیت تأویل عرفانی بیابد.

همچنین **پایان داستان** در هر دو اثر با تصویر نمادین «دست تهی» اسکندر شکل می‌گیرد؛ با این تفاوت که در قابوس‌نامه این پایان کارکردی صـریح و اندرزآمیز دارد، اما در مصـیبت‌نامه به نشـانه‌ای عرفانی تبدیل می‌شـود که بیانگر حقیقت فقر و فنا در مسـیر سـلوک اسـت. بر این اسـاس، **نوعیت پیام** نیز در دو روایت متفاوت اسـت: پیام قابوس‌نامه عمدتاً اخلاقی و عبرت‌آموز اسـت، در حالی‌که پیام مصیبت‌نامه علاوه بر این معنا، بر ضرورت تهی‌شدن سالک از تعلقات و حرکت به سوی حقیقت مطلق تأکید دارد.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	مصیبت‌نامه	نوع رابطه
ساختار روایت	ساختار خطی و ساده	حفظ طرح روایی، به صورت حکایت منظوم	تشابه در طرح اصلی؛ تفاوت در قالب و جایگاه روایی
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی-اخلاقی	کارکرد عرفانی-سلوکی	تفاوت در سطح کارکرد
لحن روایت	اندرزگرانه، مستقیم و تعلیمی	شاعرانه، تأملی و نمادین	تفاوت

هستهٔ معنایی روایت	بی‌ثباتی دنیا و تهی‌دستی انسان در برابر مرگ	تکرار مضمون، با تأویل عرفانی و تأکید بر فقر وجودی انسان در برابر حقیقت	تشابه در هسته، تفاوت در عمق معنایی
نوعیت شخصیت‌پردازی	اسکندر به‌عنوان شخصیت تاریخی-عبرت‌آموز با کارکرد اخلاقی	اسکندر به‌عنوان نماد تمثیلی و حامل دلالت عرفانی	تشابه در شخصیت، تفاوت در کارکرد نمادین
پایان داستان	پایان صریح و تعلیمی همراه با توصیه اخلاقی	پایان نمادین و تأویلی با دلالت عرفانی	تفاوت
شیوهٔ بیان	نثر تعلیمی، گزارشی و مستقیم	مثنوی عرفانی با تصویرپردازی و ایجاز شاعرانه	تفاوت
بافت گفتمانی	گفتمان اخلاقی و اندرزنامه‌ای	گفتمان عرفانی و سلوکی	تفاوت
نوعیت پیام	پیام اخلاقی-عبرت‌آموز درباره ناپایداری دنیا	پیام عرفانی درباره فقر وجودی انسان و تهی‌دستی سالک	تفاوت با حفظ ریشهٔ مشترک معنایی

حکایت «شیرفروش خائن» از جمله روایت‌هایی است که عطار نیشابوری با اقتباس از قابوس‌نامه، آن را در مصیبت‌نامه با بیانی هنری و در قالبی تازه بازآفرینی کرده است؛ اقتباسی که در عین حفظ هستهٔ معنایی روایت، به دگرگونی در سطح ساختار، لحن و کارکرد گفتمانی انجامیده است. عطار این حکایت را چنین به نظم آورده است:

آب بسیار آن یکی در شیر کرد — حق‌تعالی گاو را تقدیر کرد
چون بیامد سر به سوی آب برد — تا که دم‌زد گاو را سیلاب برد
هرچه او صد باره گرد آورده بود — جمله در یک‌بار آبش برده بود
آب چون بر شیر بیش از پیش کرد — جمع کرد و گاو را در پیش کرد

(عطارنیشابوری، ۱۳۸۶، ص. ۱۹۰- ۱۹۱)

روایت فوق در قابوس‌نامه به صورت زیر نقل شده است: «شنیدم که مردی گوسفندی رمه داشت فراوان، وی را شبانی بود صاین و پارسا. هر روز شیر گوسفندان چندانکه بودی حاصل کردی و به نزدیک خداوند گوسفندان بردی. آن مرد هم چندان آب بر شیر کردی و به شبان دادی و گفتی: رو بفروش و شبان آن مرد را نصیحت همی‌کرد و پند همی‌داد که: چنین مکن و با مسلمانان خیانت مکن و روا مدار که عاقبت مرد خائن نامحمود بود و آن مرد سخن شبان نشنود و همچنان همی‌کرد تا به اتفاق شبی این شبان گوسپندان را در رودکده‌ای بداشته بود و خود بر بلندی رفته و خفته و فصل بهار بود، مگر بر کوه بارانی آمد عظیم و سیلی سخت عظیم بیامد و اندرین رودخانه افتاد و این گوسفندان را به جمله ببرد و هلاک کرد. روز دیگر شبان به شهر آمد و به خانهٔ صاحب گوسفندان رفت بی شیر، مرد پرسید که: چونست که شیر نیاوردی؟ شبان گفت: ای خواجه من ترا گفتم که: آب بر شیر مزن و خیلنت مکن، فرمان من نبردی

اکنون آن آب‌ها جمله گرد شد و بر گوسفندان تو گمشاتند و گوسپندان تو جمله ببرد و هلاک کرد. آن مرد پشیمان شد و پشیمانی سودی نداشت» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۲).

مقایسهٔ این دو روایت نشان می‌دهد که حکایت یادشده نمونه‌ای روشن از تأثیر ساختاری و مضمونی *قابوس‌نامه* بر شکل‌گیری روایت‌های تعلیمی در ادب روایی فارسی‌دری است. از منظر **ساختار روایت**، هر دو متن بر الگوی علّی «خطا– هشدار– وقوع فاجعه– عبرت» استوارند. بدین معنا که خیانت در معامله به‌عنوان کنش آغازین روایت، با هشدار اخلاقی همراه می‌شود و در نهایت با پیامدی ناگوار به پایان می‌رسد. با این حال، تفاوت در فشردگی ساختار به‌روشنی دیده می‌شود: روایت *قابوس‌نامه* ساختاری روایی-گزارشی و نسبتاً مفصل دارد که شامل توصیف موقعیت، گفت‌وگوی شخصیت‌ها و شرح حادثه است؛ در حالی که عطار با حذف جزئیات روایی و فشرده‌سازی حوادث، روایت را در چند بیت موجز سامان داده و آن را با اقتصاد زبانی خاص شعر مثنوی سازگار ساخته است.

از حیث **کارکرد روایت** میان دو متن همسانی و در عین حال تفاوتی بنیادین مشاهده می‌شود. در *قابوس‌نامه*، روایت کارکردی تعلیمی و اخلاقی دارد و در خدمت پندنامه‌ای است که هدف آن ارشاد عملی مخاطب و نکوهش خیانت در معاملات است. در مقابل، در *مصیبت‌نامه*، همین روایت افزون بر کارکرد تعلیمی، در منظومهٔ اندیشهٔ عرفانی عطار جای می‌گیرد و به تمثیلی از رابطهٔ عمل انسان و پیامدهای تقدیری آن تبدیل می‌شود. بدین‌سان، حکایت از سطح اندرز اجتماعی فراتر رفته و در افقی تأملی‌تر به بازنمایی سرنوشت و مکافات کردار انسانی می‌پردازد.

در سطح **لحن روایت** نیز تفاوتی آشکار وجود دارد. لحن *قابوس‌نامه* صریح، خطابی و تعلیمی است؛ نویسنده با بهره‌گیری از روایت و گفت‌وگو، پیام اخلاقی را بی‌واسطه به مخاطب منتقل می‌کند. در مقابل، لحن عطار شاعرانه، نمادین و تا حدی تأویلی است. در نتیجه، روایت در فضای معنایی گسترده‌تری قرار می‌گیرد و مخاطب را به دریافت‌های چندلایه از مفهوم مکافات عمل رهنمون می‌سازد.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت**، هر دو متن بر اصل اخلاقی «بازگشت پیامد کردار» تأکید دارند. با این حال، در *قابوس‌نامه* این هسته در قالب اخلاق اجتماعی و نکوهش خیانت در معامله بیان می‌شود، در حالی که عطار آن را به سطحی عام‌تر از تأمل اخلاقی و وجودی ارتقا می‌دهد؛ جایی که «آب‌زدن در شیر» به نمادی از ظلم، فریب و غفلت از عاقبت تبدیل می‌شود و «سیلاب» صورتی از مکافات ناگهانی و گریزناپذیر کردار انسان می‌یابد.

در **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز تفاوت‌هایی دیده می‌شود. در *قابوس‌نامه* شخصیت‌ها عینی و روایی‌اند: صاحب گوسفندان و شبان پارسا، دو قطب اخلاقی داستان را تشکیل می‌دهند و گفت‌وگوی آنان نقش مهمی در پیشبرد روایت دارد. اما در روایت عطار، شخصیت‌ها تقریباً به کلی حذف شده‌اند و روایت به جای تکیه بر کنش شخصیت‌ها، بر تصویرهای تمثیلی و نتیجهٔ اخلاقی متمرکز شده است.

از حیث **پایان داستان**، هر دو روایت به فرجامی عبرت‌آموز می‌رسند، اما شیوه بیان این پایان متفاوت است. در *قابوس‌نامه* پایان با تصریح مستقیم به پشیمانی صاحب گوسفندان همراه است و نتیجه اخلاقی به صراحت بیان می‌شود؛ در حالی که در *مصیبت‌نامه*، نتیجه‌گیری در دل تصویر شاعرانه سیلاب و نابودی دارایی نهفته است و مخاطب خود از دل روایت به معنای اخلاقی آن دست می‌یابد.

در سطح **شیوهٔ بیان و بافت گفتمانی** نیز این تفاوت مشهود است. نثر *قابوس‌نامه* در بافت گفتمانی پندنامه‌ای قرار دارد که بر استدلال اخلاقی و نقل حکایت برای تعلیم مخاطب استوار است. در مقابل، بیان عطار در بافت گفتمانی عرفانی مثنوی قرار می‌گیرد که در آن حکایت‌ها غالباً کارکرد تمثیلی دارند و در خدمت تبیین مفاهیم گسترده‌تر اخلاقی و عرفانی به کار می‌روند.

در نهایت، از نظر **نوعیت پیام**، هرچند هر دو روایت بر اصل مکافات عمل تأکید دارند، اما در *قابوس‌نامه* پیام عمدتاً اخلاقی-اجتماعی و در پیوند با امانت‌داری در معامله است، در حالی که در *مصیبت‌نامه* این پیام به افقی فراخ‌تر از مسؤولیت اخلاقی انسان و پیوند میان کردار و سرنوشت تعمیم یافته است.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	مصیبت‌نامه	نوع رابطه
ساختار روایت	روایت نسبتاً مفصل با توصیف موقعیت، حضور گفت‌وگو و توالی رخدادها	روایت بسیار فشرده و موجز در چند بیت	تشابه در الگوی علّی روایت، تفاوت در میزان بسط و فشردگی
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی-اخلاقی در چارچوب پندنامه	کارکرد تعلیمی-عرفانی در بافت مثنوی روایی تمثیلی	تشابه در جنبه تعلیمی، تفاوت در افق معنایی و کارکرد عرفانی
لحن روایت	صریح، اندرزآمیز و خطابی	شاعرانه، نمادین و تأویلی	تفاوت

هستهٔ معنایی روایت	نکوهش خیانت در معامله و تأکید بر بازگشت پیامد کردار نادرست	بازنمایی مکافات عمل و ناپایداری دنیا در افقی اخلاقی-عرفانی	تشابه در اصل مکافات عمل، تفاوت در گسترهٔ معنایی
نوعیت شخصیت‌پردازی	شخصیت‌ها عینی و مشخص‌اند و از طریق گفت‌وگو نقش روایی دارند.	شخصیت‌ها تقریباً حذف شده‌اند و روایت بر تصویر تمثیلی و نتیجهٔ اخلاقی	تفاوت
پایان داستان	پایان صریح و عبرت‌آموز	پایان تلویحی و تصویری	تشابه در عبرت‌آموزی، تفاوت در شیوهٔ بیان نتیجه
شیوهٔ بیان	نثر تعلیمی و روایی با گزارش تفصیلی حادثه	نظم مثنوی با ایجاز، تصویرپردازی و نمادپردازی شاعرانه	تفاوت
بافت گفتمانی	بافت گفتمان پندنامه‌ای و اخلاق عملی در میراث ادب تعلیمی	بافت گفتمان عرفانی و تمثیلی در میراث مثنوی‌های تعلیمی ـ عرفانی	تفاوت
نوعیت پیام	پیام اخلاق اجتماعی: پرهیز از خیانت و رعایت امانت در معامله	پیام اخلاقی-وجودی: پیوند کردار انسان با سرنوشت و مکافات ناگزیر عمل	تشابه در اخلاقی بودن پیام، تفاوت در سطح و گستره آن

«حکایت گریستن افلاتون از ستایش نادان» از دیگر روایت‌هایی است که هم در *قابوس‌نامه* و هم در *مصیبت‌نامه* نقل شده است. هر دو نویسنده این حکایت را با حفظ هستهٔ معنایی مشترک، اما در دو قالب متفاوت نثر و نظم روایت کرده‌اند. با توجه به تقدم تاریخی *قابوس‌نامه*، قراین متنی و ساختاری نشان می‌دهد که عطار این روایت را از پیش‌متن تعلیمی عنصرالمعالی اقتباس کرده و آن را در دستگاه فکری و هنری خویش بازآفرینی کرده است. روایت مذکور در *مصیبت‌نامه* چنین آمده است:

گفت اندر پیش افلاطون کسی — کان فلانی حمد می‌گفت بسی
در هنر بستود بسیاری ترا — تا فلک بنهاد مقداری ترا
زان سخن بگریست افلاطون بدرد — روی آورد از سر دردی به مرد
گفت می‌گریم که در دل مشکلی‌ست — تا چه کردم کان پسند جاهلی‌ست
هرچه باشد مرد نادان را پسند — مرد دانا را بود آن تخته بند
می‌ندانم تا پسند او چه بود — تا از آن توبه کنم در حال زود
یک ستایش کان ز جاهل آیدم — صد عقوبت دان که حاصل آیدم
گر مرا اهل دلی تحسین کند — جملهٔ شعرم دل او دین کند

گـــر ســتــایــش گــوی مـن صـد کـس بـود ذوق یـــک صـاحـبـدلـم مـــی‌بـــس بـود
(عطارنیشابوری، ۱۳۸٦، ص. ۴۵۰-۴۵۱)

همین حکایت در *قابوس‌نامه* چنین نقل شده است: «روزی افلاطون نشسته بود از جملهٔ خاص آن شهر، مردی به سلام او اندرآمد و از هرنوع سخن همی‌گفت. در میانهٔ سخن گفت: ای حکیم! امروز فلان مرد را دیدم که ســخن تو می‌گفت و ترا دعا و ثنا همی‌گفت و می‌گفت: افلاطون بزرگوار مردی‌ست که هرگز چنو نبوده‌است، خواستم که شکر او به تو رسانم. افلاطون چون این سخن بشنید، سر فروبرد و بگریست و سخت دل‌تنگ گشت. این مرد گفت: ای حکیم از من چه رنج آمد ترا که چنین تنگ‌دل گشــتی؟ افلاطون گفت: از تو مرا رنجی نرســید ولکن مرا مصیبتی ازین بتر چه بود که جاهلی مرا بستاید و کار من او را پسندیده آید؟ ندانم که کدام کار جاهلانه کردم که به طبع او نزدیک بود که او را خوش آمد و مرا بســتود؟ تا توبه کنم ازان کار و این غم مرا از آنست که مگر هنوز جاهلم که ستودهٔ جاهلان جاهلان باشند» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۳۶ – ۳۷).

بررسی تطبیقی این حکایت در دو اثر نشان می‌دهد که از حیث **ساختار روایت**، هر دو متن بر طرحی مشابه استوارند: گزارش ستایش فردی جاهل از افلاطون، واکنش غیر منتظرهٔ حکیم و بیان علت این واکنش که به نتیجه‌ای تربیتی و عبرت‌آموز می‌انجامد. در *قابوس‌نامه*، روایت با توصیف موقعیت، حضور شخصیت واسطه و گفت‌وگوی مستقیم میان او و افلاطون شکل می‌گیرد و ساختاری نسبتاً روایی و تفصیلی دارد. در مقابل، عطار همین طرح روایی را در قالب چند بیت موجز و فشــرده بازســازی کرده و با حذف جزئیات روایی، بر لحظهٔ تأمل و واکنش درونی افلاطون تمرکز کرده است.

از نظر **کارکرد روایت**، حکایت در *قابوس‌نامه* کارکردی تعلیمی و اخلاقی در چارچوب ادب پندنامه‌ای دارد. عنصــرالمعالی از این روایت برای تبیین معیاری اخلاقی بهره می‌گیرد؛ بدین معنا که ستایش جاهلان، نه نشانه فضیلت، بلکه هشداری برای بازنگری در کردار و گفتار است. در مقابل، عطار این روایت را در بافت مثنوی عرفانی خویش قرار داده و کارکرد آن را از تعلیم اخلاق اجتماعی به سطحی درونی‌تر و سلوکی‌تر ارتقا داده است؛ به گونه‌ای که واکنش افلاطون به صورت نمادی از **محاسبهٔ نفس** و هراس از لغزش معنوی جلوه می‌کند.

در ســطح **لحن روایت** نیز تفاوت آشــکاری میان دو متن دیده می‌شــود. لحن *قابوس‌نامه* عقلانی، اندرزآمیز و صریح است و پیام اخلاقی به‌طور مستقیم و بی‌واسطه بیان می‌شود؛ حال

آن‌که در *مصیبت‌نامه*، لحن شاعرانه، عاطفی و تا حدی تأویلی است و اندیشه اخلاقی در قالب تصویر و تأمل درونی عرضه می‌شود.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت**، هر دو متن بر یک اصل مشترک استوارند: ستایش نادان نشانه‌ای نگران‌کننده برای خردمند است و می‌تواند دلالت بر لغزش یا خطایی پنهان داشته باشد. با این حال، در *قابوس‌نامه* این معنا در سطح اخلاق عملی و اجتماعی باقی می‌ماند، در حالی که در روایت عطار، همین معنا در چارچوب تقابل «جاهل» و «اهل دل» به مفهومی عرفانی‌تر تبدیل می‌شود و ستایش نادان به منزله حجابی در مسیر حقیقت تلقی می‌گردد.

از حیث **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز تفاوتی قابل توجه وجود دارد. در *قابوس‌نامه* شخصیت‌ها عینی و داستانی‌اند. در مقابل، در *مصیبت‌نامه* شخصیت واسطه به حداقل می‌رسد و محور روایت بر سخنان و تأملات درونی افلاطون متمرکز می‌شود. بدین ترتیب، شخصیت از یک عنصر داستانی به سخنگوی اندیشه اخلاقی و عرفانی تبدیل می‌گردد.

در **پایان داستان** نیز هر دو روایت به نتیجه‌ای عبرت‌آموز می‌رسند؛ اما شیوهٔ بیان آن متفاوت است. در *قابوس‌نامه* نتیجه به‌صورت صریح بیان می‌شود و افلاطون علت اندوه خویش را به روشنی توضیح می‌دهد. در مقابل، در روایت عطار، پایان حکایت در قالب ابیات تأملی و تعمیم‌یافته عرضه می‌شود که مخاطب را به درک گسترده‌تری از معنای روایت فرامی‌خواند.

از نظر **شیوهٔ بیان و بافت گفتمانی** نیز تفاوت بنیادین میان دو متن دیده می‌شود. بیان عنصرالمعالی در بافت گفتمانی نثر تعلیمی و پندنامه‌ای قرار دارد که هدف آن انتقال مستقیم تجربه اخلاقی است؛ در حالی که عطار روایت را در بافت گفتمان عرفانی مثنوی جای می‌دهد و با بهره‌گیری از ایجاز، موسیقی کلام و تقابل‌های معنایی، آن را به تمثیلی اخلاقی-عرفانی تبدیل می‌کند.

در نهایت، از نظر **نوعیت پیام**، هرچند هر دو روایت در نکوهش پسند جاهلان تأکید دارند، اما در *قابوس‌نامه* پیام بیشتر جنبه اخلاق اجتماعی دارد و مخاطب را به سنجش ارزش ستایش‌ها و داوری‌ها فرا می‌خواند، در حالی که در *مصیبت‌نامه* این پیام به سطحی درونی‌تر و عرفانی‌تر ارتقا می‌یابد و به تأملی در باب صدق راه، خلوص نیت و معیارهای حقیقی ارزش تبدیل می‌شود.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	مصیبت‌نامه	نوع رابطه
ساختار روایت	روایت نسبتاً مفصل با توصیف موقعیت، حضور شخصیت واسطه، و گفت‌وگوی مستقیم میان او و افلاطون	روایت فشرده در چند بیت؛ حذف جزئیات موقعیتی و تمرکز بر واکنش و تأمل درونی افلاطون	تشابه در طرح علّی روایت، تفاوت در میزان بسط و ایجاز
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی محض در چارچوب پندنامه	کارکرد تعلیمی–عرفانی در بافت مثنوی	تشابه در جنبه تعلیمی، تفاوت در افق معنایی
لحن روایت	لحن صریح، عقلانی و اندرزآمیز	لحن شاعرانه، عاطفی و تأویلی	تفاوت
هستهٔ معنایی روایت	نکوهش ستایش جاهلان و تأکید بر این‌که پسند نادان می‌تواند نشانهٔ لغزش دانا باشد.	تأکید بر خودکاوی و محاسبهٔ نفس؛ ستایش جاهل به‌منزلهٔ نشانه‌ای از خطر در مسیر کمال معنوی	تشابه در اصل معنا، تفاوت در گستره و عمق دلالت
نوعیت شخصیت‌پردازی	شخصیت‌ها عینی و داستانی‌اند.	شخصیت واسطه کم‌رنگ شده و افلاطون به سخنگوی اندیشه اخلاقی و عرفانی تبدیل می‌شود.	تفاوت
پایان داستان	پایان صریح و استدلالی	پایان تأملی و تعمیم‌یافته	تشابه در عبرت‌آموزی، تفاوت در شیوهٔ بیان نتیجه
شیوهٔ بیان	نثر تعلیمی و روایی با نقل گفت‌وگو و توضیح منطقی ماجرا	نظم مثنوی با ایجاز، موسیقی کلام و تصویرپردازی شاعرانه	تفاوت
بافت گفتمانی	گفتمان پندنامه‌ای و اخلاق عملی در میراث ادب تعلیمی	گفتمان عرفانی و تمثیلی در چارچوب مثنوی‌های تعلیمی–عرفانی	تفاوت
نوعیت پیام	اخلاقی-اجتماعی	اخلاقی–عرفانی	تشابه در اخلاقی بودن پیام، تفاوت در افق معنایی

قابوس‌نامه و حدیقه

سنایی غزنوی، شاعر و عارف بزرگ سده‌های پنجم و ششم هجری، در غزنه چشم به جهان گشوده است. او پس از انقلاب روحی، با مشایخ صوفیه حشر و نشر پیدا کرد و هرجا چندی در سایهٔ تربیت بزرگان، عالمان و مشایخ به‌سر آورد. وی در سال های پایانی عمر، به غزنین بازگشت و به جمع‌آوری شعرهای عرفانی و اخلاقی خویش پرداخت. هنوز کار جمع‌آوری و تنظیم ابواب و فصول حدیقه به پایان نرسیده بود که سنایی به روایت جامع مقدمهٔ دیوانش، در شب یک‌شنبه یازدهم شعبان سال ۵۲۹ در محلهٔ نوآباد غزنین زندگی را بدرود گفت (حسینی، ۱۳۸۸، ص. ۴-۶). حدیقه، که پنج تا دوازده هزار بیت و ده باب دارد، یکی از شاهکارهای ادبیات عرفانی و از بزرگترین آثار سنایی است که دگرگونی عظیمی در شعر فارسی‌دری پدید آورد و شاعران را متوجه آوردن معانی و مطالب عقلی، حکمی و عرفانی در شعر پارسی کرد.

یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی‌های مثنوی حدیقه داستان‌پردازی است. در این مثنوی، عنوان‌هایی چون «حکایت، تمثیل، مثل، قصه و ...» برای بیان حکایات ذکر شده‌است. در این شاهکار ادب عرفانی، مجموعاً هشتادویک حکایت قابل بررسی است که سنایی در سرایش آن‌ها از منابع مختلف استفاده کرده‌است. یکی از منابع مهمی که سنایی در سرایش *حدیقه* از آن بهره برده، *قابوس‌نامه* است. بررسی‌های تطبیقی نشان می‌دهد که سنایی در آفرینش دست‌کم دو حکایت از این اثر تعلیمی بهره گرفته و آن‌ها را با دگرگونی‌های هنری در قالب شعر عرفانی بازآفرینی کرده است. «حکایت زن دادخواه و سلطان محمود» از برجسته‌ترین نمونه‌های این اقتباس است که سنایی آن را با الهام از روایت عنصرالمعالی و با حفظ شاکلهٔ اصلی داستان، در قالب مثنوی عرفانی به شیوه‌ای هنرمندانه به نظم درآورده است. این حکایت در *حدیقه* چنین روایت شده است:

زن گرفت از تعب ره غزنین — بشنو این قصه و عجایب بین
که زمن عامل نسا املاک — بستد و من شدم ز رنج، هلاک
شاه چون حال پیرزن بشنید — پیرزن را ضعیف و عاجز دید
گفت بدهید نامه‌ای گر هست — تا ز املاک زن بدارد دست
نامه بستد سبک زن و آورد — شادمانه به عامل باورد
با خود اندیشه کرد عامل شوم — که کنم حکم زن چو حکم سدوم
زن دگر باره بر ره غزنین — نرود من ندارمش تمکین
نه به زن باز داد یک جو خاک — نه ز شاه و الهش انده و باک
زن دگر باره رأی غزنین کرد — بنگر تا چه صعب لعب آورد
به تظلم ز عامل باورد — بخروشید و نوحه پیش آورد
گفت سلطان که نامه‌ای بدهید — رسم و آیین بد دگر منهید
گفت زن نامه برده‌ام یک‌بار — لیک نگرفت نامه را بر کار
گفت سلطان که بر من آن باشد — که دهم نامه تا روان باشد
گر بر آن نامه هیچ کار نکرد — آن عمیدی که هست در باورد
زار بخروش و خاک برسر کن — پیش ما وز حدیث بی‌سر و بن
زن سبک گفت ساکن، ای سلطان — چون نبردند مر تو را فرمان
خاک بر سر کسی کند [که] وُرا — نبود بر زمانه حکم، روا
بشنید این سخن ز زن، سلطان — شد پشیمان ز گفت خود به زمان
گفت کای پیرزن خطا گفتم — کز حدیث تو من بر آشفتم
خاک برسر مرا همی‌باید — نه تو را کاین چنین همی‌شاید
که مرا مملکت بود چندان — که در آن ملک باشدم فرمان
به ایاز آن زمان سبک فرمود — که سخن بیش از این ندارد سود

زین غلامان سبک یکی بگزین — که رود زی نسا چو باد برین
که بود مر ورا سواری بیست — بنگرد کاین عمید ابله کیست
کار بر مرد بد بگرید سخت — پس مر او را فروکند به درخت
بس منادی زند به شهر درون — کان که از حکم شاه رفت برون
سر بپیچید و ضال و عاصی گشت — گرد خود رایی و معاصی گشت
مر ورا این سزا بود ناچار — تا ندارد رضای سلطان، خوار

(سنایی غزنوی، ۱۳۵۹، ص. ۵۴۵)

حکایت فوق در *قابوس‌نامه* چنین نقل شده است: «شنیدمی که به روزگار جد تو سلطان محمود رحمت‌الله عاملی بود وی را ابوالفرج بستی گفتندی. عامل نسا باورد بود. مردی را بگرفت در نسا و نعمتی از او بستد و املاک او موقوف کرد و هرچه وی را بود، به دست فروگرفت و مرد را به زندان کرد. پس به چندگاه این مرد حیلتی کرد و از زندان بگریخت و به غزنین رفت. چون روز مضالم بود، از این عامل گله کرد. سلطان وی را نامهٔ دیوانی فرمود. نامه بستد و به نسا رفت و نامه به عامل رسانید. عامل اندیشه کرد که این مرد دیگر باره به غزنین نرود. تغافل کرد و بر آن نامه کار نکرد. مرد مظلوم دیگر باره به غزنین رفت و اندر راهی بایستاد که سلطان به خلوت از باغ بیرون همی‌آمد. مرد باز نفیرکرد و دادخواست و از عامل نسا بنالید. سلطان باز وی را نامه‌ای بفرمود. مرد گفت: بر من نامه دادن است. اکنون اگر کار نکرد، شو خاک بر سر کن. مظلوم گفتی: خداوند! رهی تو بر نامهٔ تو کار کند، خاک مرا بر سرباید کرد؟ سلطان گفت: نه، ای خواجه! غلط کردم! مرا باید کردن، نه تو را. اندر وقت دو غلام سرایی به راه کرد با فرمان‌ها به شحنگان نواحی تا ضیاع و عقار آن مرد باز دادند و عامل بردار کردند و نامهٔ سلطان در گردن او آویختند و منادی کردند که این سزای آن کس است که بر فرمان خداوند کار نکند» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۲۳۰-۲۳۱).

تحلیل تطبیقی این دو روایت نشان می‌دهد که سنایی در بازآفرینی حکایت «زن دادخواه و سلطان محمود» به‌طور آگاهانه از *قابوس‌نامه* به‌عنوان پیش‌متنی تعلیمی-روایی بهره گرفته است. تقدم تاریخی *قابوس‌نامه* و همسانی آشکار در طرح داستان، توالی حوادث و پیام اخلاقی، نشان می‌دهد که سنایی روایت عنصرالمعالی را مبنای آفرینش هنری خود قرار داده است.

از منظر **ساختار روایت**، هر دو متن بر طرحی خطی و علّی استوارند. طرح شکایت مظلوم از عامل متخلّف، صدور فرمان سلطان، بی‌اعتنایی کارگزار به فرمان، بازگشت دوبارهٔ دادخواه و سرانجام دخالت قاطع حاکم و مجازات عامل. این ساختار در *قابوس‌نامه* به‌صورت گزارشی و تاریخی بیان می‌شود، در حالی که سنایی همین طرح روایی را با افزودن عناصر گفت‌وگویی،

تعلیق و برجسته‌سازی لحظهٔ رویارویی زن با سلطان، در قالبی نمایشی‌تر و شاعرانه بازسازی کرده است.

از نظر **کارکرد روایت**، حکایت در *قابوس‌نامه* در چارچوب ادب پندنامه‌ای کارکردی حقوقی-اخلاقی دارد و هدف آن تبیین اصل عدالت سلطانی و ضرورت اطاعت کارگزاران از فرمان قدرت مشروع است. در مقابل، سنایی با قرار دادن روایت در بافت کلی *حدیقه*، کارکرد آن را از آموزش آیین کشورداری به تأملی اخلاقی و ارزشی دربارهٔ مسؤولیت قدرت و عدالت اجتماعی گسترش می‌دهد.

در سطح **لحن روایت** نیز تفاوت آشکار است. لحن عنصرالمعالی در *قابوس‌نامه* لحن نثری، تعلیمی و نسبتاً خنثا و گزارشی است؛ در حالی که لحن سنایی در *حدیقه* خطابی، عاطفی و شاعرانه است و از طریق تصویرپردازی و گفت‌وگو، حس همدلی با مظلوم و نکوهش ظلم را در مخاطب برمی‌انگیزد.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت**، هر دو متن بر مفهوم عدالت و مسؤولیت حاکم در حمایت از مظلوم تأکید دارند؛ با این تفاوت که در *قابوس‌نامه* این معنا در قالب آموزهٔ سیاسی-اخلاقی درباره نظم اداری و اطاعت از فرمان سلطانی طرح می‌شود، اما در *حدیقه* به تمثیلی اخلاقی دربارهٔ تقابل «عدل» و «خودکامگی» و ضرورت پاسخ‌گویی قدرت تبدیل می‌شود.

در **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. «تنها تفاوت این دو حکایت از لحاظ شخصیت‌پردازی این است که سنایی در حکایت خود به جای مرد متظلم از پیرزنی نام می‌برد و عامل را که عنصرالمعالی با نام ابوالفتح بستی از او یاد کرده‌است، تنها به نام عامل باورد معرفی می‌کند» (سالمیان و همکاران، ۱۳۹۵، ص. ۱۲۱). همچنین در روایت *حدیقه* شخصیت ایاز نیز افزوده شده است؛ در حالی که در روایت *قابوس‌نامه* از او نامی برده نشده است.

از حیث **پایان داستان**، هر دو روایت با مجازات عامل متخلّف و بازگرداندن حقوق مظلوم پایان می‌یابد و بدین ترتیب، پایان‌بندی عبرت‌آموز و عدالت‌محور مشترکی دارند. با این حال، در *قابوس‌نامه* پایان روایت در قالب گزارشی کوتاه و مستقیم بیان می‌شود، اما سنایی در *حدیقه* این پایان را با توصیف مفصل مجازات عامل و اعلان عمومی آن برجسته می‌کند.

از نظر **شیوهٔ بیان و بافت گفتمانی** نیز تفاوت بنیادین میان دو متن دیده می‌شود. بیان عنصرالمعالی در چارچوب نثر تعلیمی و گفتمان پندنامه‌ای قرار دارد که هدف آن انتقال تجربه

سیاسی و اخلاقی است؛ در حالی که سنایی روایت را در بافت گفتمان اخلاقی-عرفانی *حدیقه* جای داده و از طریق شعر، روایت تاریخی را به تمثیلی تربیتی تبدیل کرده است.

در نهایت، از حیث **نوعیت پیام**، هر دو روایت در تأکید بر عدالت و نکوهش ظلم اداری همسو هستند؛ اما در *قابوس‌نامه* پیام بیشتر جنبه سیاسی و حقوقی دارد و به نظم کشورداری مربوط می‌شود، در حالی که در *حدیقه* این پیام به سطحی اخلاقی و ارزشی ارتقا می‌یابد و عدالت را به‌عنوان یکی از بنیادهای اخلاق انسانی و اجتماعی مطرح می‌کند.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	حدیقة الحقیقه	نوع رابطه
ساختار روایت	روایت خطی و گزارشی	بسط گفت‌وگوها، ایجاد تعلیق و برجسته‌سازی صحنهٔ مواجههٔ مظلوم با سلطان، طرح خطی حفظ شده	تشابه در طرح بنیادین روایت، تفاوت در میزان بسط و نمایشی شدن روایت
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی در چارچوب پندنامه منثور	کارکرد تعلیمی–اخلاقی در بافت مثنوی	تشابه در جنبه تعلیمی، تفاوت در افق اخلاقی و تربیتی
لحن روایت	لحن تعلیمی و گزارشی	لحن شاعرانه، خطابی و عاطفی	تفاوت
هستهٔ معنایی روایت	تأکید بر عدالت سلطانی و مجازات کارگزار متخلّف از فرمان حاکم	تقابل اخلاقی میان «عدل» و «خودکامگی» و تأکید بر مسؤولیت اخلاقی قدرت در حمایت از مظلوم	تشابه در اصل عدالت‌خواهی، تفاوت در گستره و عمق معنای
نوعیت شخصیت‌پردازی	شخصیت‌ها عینی و تاریخی‌اند: مرد مظلوم، عامل نسا (ابوالفرج بستی) و سلطان محمود	شخصیت مظلوم به «پیرزن دادخواه» تبدیل شده و شخصیت «ایاز» نیز به روایت افزوده شده است.	تفاوت در نوع و ترکیب شخصیت‌ها
پایان داستان	پایان کوتاه و گزارشی: مجازات عامل و اعلان عمومی سرپیچی از فرمان سلطان	پایان مفصل‌تر و نمایشی‌تر با توصیف مجازات عامل و اعلان عمومی آن در شهر	تشابه در نتیجه اخلاقی، تفاوت در شیوهٔ بیان پایان
شیوهٔ بیان	نثر تعلیمی با گزارش مستقیم رخدادها و گفتارها	نظم مثنوی با تصویرپردازی، گفت‌وگو و برجسته‌سازی لحظات دراماتیک روایت	تفاوت
بافت گفتمانی	گفتمان پندنامه‌ای و سیاسی-اخلاقی در ادب تعلیمی	گفتمان اخلاقی-عرفانی در چارچوب مثنوی تعلیمی	تفاوت
نوعیت پیام	پیام سیاسی–حقوقی: ضرورت عدالت در حکومت و اطاعت کارگزاران از فرمان حاکم	پیام اخلاقی–اجتماعی: دفاع از مظلوم و مسؤولیت اخلاقی قدرت در برابر عدالت	تشابه در محور عدالت، تفاوت در سطح و افق پیام

حکایت «نصایح اسکندر هنگام مرگ» از جمله داستان‌واره‌هایی است که هم در *قابوس‌نامه* و هم در *حدیقهٔ الحقیقه* انعکاس یافته است. بررسی تطبیقی این روایت نشان می‌دهد که سنایی در بازآفرینی آن به احتمال بسیار از روایت عنصرالمعالی تأثر پذیرفته و آن را در چارچوب گفتمان اخلاقی-عرفانی بازآفرینی کرده است. تقدم تاریخی *قابوس‌نامه*، همسانی در هسته معنایی و اشتراک در تمهید نمادین «دست تهی»، شواهد روشنی بر پیوند میان این دو روایت فراهم می‌آورد. حکایت مزبور در *حدیقه* چنین نقل شده است:

گفت در وقت مرگ اسکندر — همه را خواند کهتر و مهتر
گفت: اینک دو دست خود بستم — هین! بگویید چیست در دستم
آن یکی گفت: جوهری داری — وان دگر گفت: گوهری داری
آن یکی گفت نامهٔ ملک است — وان دگر گفت: خاتم ملک است
گفت: نی! نی! که جمله در غلطیت — همه راه هوس همی‌طلبیت
در زمان، هر دو دست خود بگشاد — گفت: در دست نیستم جز باد

(سنایی‌غزنوی، ۱۳۵۹، ص. ۳۰۰)

همین روایت در *قابوس‌نامه* چنین بازتاب یافته است: «چنانکه شنیدم که ذوالقرنی[رحمت‌الله] چون گرد عالم برگشت و همه جهان را مسخر خویش گردانید، بازگشت و قصد خانهٔ خویش کرد. چون به دامغان رسید فرمان یافت. در وصیت گفت: مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید و دست من از آن سوراخ بیرون کنید کف گشاده و همچنان همی‌برید تا مردمان همی‌بینند که اگرچه همه جهان بستدیم دست تهی همی‌رویم. دگر گفت: مادر مرا بگویید که اگر خواهی که روان من از تو شادمانه باشد غم من با کسی خور که او را عزیزی نمرده باشد یا با کسی که او نخواهد مرد» (کیکاووس، ۱۳۸۷، ص. ۱۴۸).

تحلیل تطبیقی این دو روایت نشان می‌دهد که سنایی در سرایش این حکایت به‌گونه‌ای آگاهانه از پیش‌متن تعلیمی *قابوس‌نامه* بهره گرفته و آن را در افق معنایی و هنری تازه‌ای بازآفرینی کرده است. از حیث **ساختار روایت**، هر دو متن بر محور «وصیت در لحظهٔ مرگ»، «نمایش نمادین تهی‌دستی انسان» و «پایان عبرت‌آموز» استوارند. در *قابوس‌نامه* روایت با گزارشی کوتاه از واپسین وصیت اسکندر و نمایش دست گشاده در تابوت شکل می‌گیرد؛ اما سنایی این طرح ساده را با افزودن گفت‌وگویی نمایشی میان اسکندر و اطرافیان بسط داده و روایت را از شکل گزارش تاریخی به صحنه‌ای تأملی و تمثیلی تبدیل کرده است.

از نظر **کارکرد روایت**، حکایت در *قابوس‌نامه* در چارچوب ادب پندنامه‌ای کارکردی تعلیمی و اخلاقی دارد و هدف آن تذکر بی‌اعتباری قدرت، مال و شکوه دنیوی در برابر حقیقت مرگ است. در مقابل، سنایی همین مضمون را در بافت کلی *حدیقه*، که اثری با گرایش‌های اخلاقی و عرفانی است، در افقی گسترده‌تر قرار می‌دهد و آن را به تمثیلی از زوال تعلقات دنیوی و ضرورت رهایی از دل‌بستگی‌های مادی تبدیل می‌کند.

در سطح **لحن روایت** نیز تفاوتی آشکار میان دو متن مشاهده می‌شود. لحن عنصرالمعالی در *قابوس‌نامه* لحن نثری تعلیمی و گزارشی است که پیام اخلاقی را به‌صورت مستقیم منتقل می‌کند؛ در حالی که لحن سنایی در *حدیقه* شاعرانه، تأملی و خطابی است و از طریق تصویر و گفت‌وگو، مخاطب را در تجربه‌ای عاطفی و فکری شریک می‌سازد.

از منظر **هستهٔ معنایی روایت**، هر دو اثر بر مفهوم مشترک «بی‌اعتباری قدرت و دارایی در برابر مرگ» تأکید دارند. تصویر نمادین «دست تهی» در هر دو متن محور انتقال این معناست. با این حال، در *قابوس‌نامه* این معنا بیشتر در قالب اندرز اخلاقی و یادآوری سرانجام انسان بیان می‌شود، در حالی که در *حدیقه* به مفهومی عمیق‌تر دربارهٔ بطلان دنیا و فناپذیری تعلقات انسانی تبدیل می‌گردد.

در **نوعیت شخصیت‌پردازی** نیز تفاوتی قابل توجه دیده می‌شود. در روایت *قابوس‌نامه* اسکندر شخصیتی تاریخی است که در قالب وصیت و سفارش‌های پایانی سخن می‌گوید و دیگر شخصیت‌ها نقشی فرعی دارند. اما در روایت سنایی، اسکندر به محور یک گفت‌وگوی تمثیلی تبدیل می‌شود و شخصیت‌های اطراف او با پاسخ‌های گوناگون خود، نماد نگرش‌های متفاوت نسبت به قدرت و مالکیت‌اند.

از حیث **پایان داستان**، هر دو روایت به نتیجه‌ای عبرت‌آموز می‌رسند؛ در *قابوس‌نامه* پایان با نمایش دست گشاده و تهی اسکندر در تابوت تحقق می‌یابد، در حالی که سنایی این پایان را در قالب تصویر شاعرانه «در دست نیستم جز باد» بیان می‌کند که نمادی فشرده و تأمل‌برانگیز از بی‌ثباتی و فناپذیری دنیاست.

در سطح **شیوهٔ بیان و بافت گفتمانی** نیز تفاوت بنیادین میان دو متن وجود دارد. بیان عنصرالمعالی در چارچوب نثر تعلیمی و گفتمان پندنامه‌ای قرار دارد که هدف آن انتقال تجربه‌های اخلاقی و حکمت عملی است؛ اما سنایی روایت را در بافت گفتمان اخلاقی-عرفانی

حدیقه جای می‌دهد و با بهره‌گیری از زبان شـــعر، آن را به تمثیلی چندلایه دربارهٔ زهد، فنا و بی‌اعتباری دنیا تبدیل می‌کند.

در نهلیت، از حیث **نوعیت پیام**، هرچند هر دو روایت در تأکید بر بی‌ثباتی دنیا و ناپایداری قدرت همسو هستند، اما در *قابوس‌نامه* پیام بیشتر در سطح اخلاق عملی و اندرز اجتماعی باقی می‌ماند، در حالی که در *حدیقه* این پیام به سطحی وجودی و عرفانی ارتقا می‌یابد و مخاطب را به تأمل در معنای زندگی، مرگ و حقیقت مالکیت فرا می‌خواند.

مؤلفه مقایسه	قابوس‌نامه	حدیقهٔ سنایی	نوع رابطه
ساختار روایت	نثر موجز و خطی	روایت منظوم و گفت‌وگومحور	تفاوت
کارکرد روایت	کارکرد تعلیمی و اندرزی	علاوه بر وجه تعلیمی، کارکرد عرفانی و تأملی	تشابه با قدری دگرگونی
لحن روایت	اندرزآمیز، مستقیم و تعلیمی	شاعرانه، تمثیلی و تأمل‌برانگیز	تفاوت
هستهٔ معنایی روایت	تأکید بر بی‌اعتباری قدرت و فتوحات دنیوی در برابر حقیقت مرگ و دست تهی انسان	تأکید بر بطلان تعلقات دنیوی و بی‌حاصلی مظاهر قدرت و مالکیت	تشابه
نوعیت شخصیت‌پردازی	تاریخی-نمادین	نمادین و حکیمانه	تشابه با قدری دگرگونی
پایان داستان	نمایش نمادین «دست گشاده و تهی»	پایان با گشودن دست‌ها و آشکار شدن «باد در دست» همراه است	تشابه با قدری دگرگونی
شیوهٔ بیان	نثر ساده، گزارشی و تعلیمی	بیان منظوم، استعاری و تمثیلی	تفاوت
بافت گفتمانی	اخلاقی-تعلیمی و اندرزنامه‌ای	اخلاقی-عرفانی	تفاوت
نوعیت پیام	پیام اخلاقی و تعلیمی درباره ناپایداری مال و مُلک	پیام اخلاقی ـ عرفانی درباره فنا و بی‌اعتباری تعلقات دنیوی	تشابه با قدری تفاوت

نتیجه‌گیری

بررســـی تطبیقی روایت‌های تعلیمی در قابوس‌نامه و آثار ســـنایی و عطار نشـــان می‌دهد که قابوس‌نامه در شکل‌گیری روایت‌های اندرزآمیز در شاهکارهای منظوم عرفانی نقش قابل توجهی داشـته اسـت. سـاختار حکایت‌پردازانه، زبان سـاده و ایجاز روایی این اثر، زمینه‌ای فراهم کرده اسـت که روایت‌های اخلاقی و تربیتی آن در آثار شـاعران متأخر به صـورت الگوهای روایی قابل اقتباس ظاهر شوند.

تحلیل نمونه‌های مورد بررسی نشان می‌دهد که شباهت میان روایت‌های قابوس‌نامه و حکایت‌های حدیقهٔ سنایی، و اسرارنامه و مصیبت‌نامهٔ عطار تنها در سطح مضمون یا طرح داستانی محدود نیست. در بسیاری از موارد، عناصر بنیادین روایت همچون تقابل شخصیت‌ها، توالی عِلّی رخدادها و پایان‌بندی عبرت‌آموز نیز از ساختارهای مشابهی پیروی می‌کنند. این همسانی‌ها نشان می‌دهد که قابوس‌نامه در مقام متنی الگوساز، چارچوبی روایی برای بیان آموزه‌های اخلاقی فراهم کرده که در آثار عطار و سنایی به شکل‌های تازه بازتاب یافته است.

با این حال، اقتباس این روایت‌ها در آثار یادشده به صورت نقل ساده یا تکرار مستقیم انجام نگرفته است. سنایی و عطار با انتقال روایت‌های قابوس‌نامه از نثر تعلیمی به قالب شعر، آن‌ها را در سطح زبان، لحن و سازمان روایت دگرگون کرده‌اند. روایت‌های نسبتاً گزارشی و صریح قابوس‌نامه در این آثار به ساختارهایی فشرده‌تر، شاعرانه‌تر و تصویرمحور تبدیل شده‌اند. همچنین در بسیاری از موارد شخصیت‌های تاریخی یا روایی به صورت نمادهای اخلاقی و تمثیلی بازنمایی شده‌اند و پایان‌بندی‌های مستقیم نثر تعلیمی جای خود را به بیان‌های تأملی و چندلایه در شعر داده است.

تحلیل کارکرد معنایی روایت‌ها نشان می‌دهد که این دگرگونی تنها به سطح بیان ادبی محدود نیست، بلکه با تغییر در افق معنایی روایت همراه است. در قابوس‌نامه، حکایت‌ها عمدتاً در چارچوب گفتمان اخلاق اجتماعی و حکمت عملی قرار دارند و هدف آن‌ها انتقال تجربه‌های تربیتی و رفتاری است. در آثار عطار و سنایی، همین روایت‌ها در بافت گفتمان عرفانی قرار گرفته و به تمثیل‌هایی برای بیان مفاهیمی چون فناپذیری انسان، بی‌اعتباری مال و مُلک، مکافات کردار و ضرورت سلوک معنوی تبدیل شده‌اند. بدین ترتیب، روایت‌های تعلیمی از سطح اندرز اجتماعی فراتر رفته و در افقی تأملی و عرفانی بازتفسیر شده‌اند.

یافته‌های کلی نشان می‌دهد که قابوس‌نامه در تحول روایت‌های تعلیمی ادب فارسی جایگاهی بنیادین دارد. این اثر با فراهم آوردن الگوهای روایی موجز و اندرزآمیز، زمینه‌ای فراهم کرده است که شاعران بزرگ شعر عرفانی آن را در قالبی هنری و معنایی تازه بازآفرینی کنند. در نتیجه، پیوند میان قابوس‌نامه و آثار سنایی و عطار را می‌توان نمونه‌ای روشن از تداوم و تحول جریان روایت تعلیمی در ادب فارسی‌دری دانست که در آن روایت‌های پندنامه‌ای به تدریج در بستر شعر عرفانی به ساختارهایی نمادین و چندلایه تبدیل شده‌اند.

منابع و مآخذ

اسعدی، مریم‌السادات. (۱۳۸۹). «خانواده در قابوس‌نامه». *مجلهٔ بوستان ادب*. ۲(۴)، ۳۱-۴۹.

پورالخاص، شکرالله و قرداشخانی، خدیجه. (۱۳۹۳). مقایسهٔ آموزه‌های تربیتی گلستان سعدی و قابوس نامه. مجله پژوهش‌های تعلیم و تربیت اسلامی، ۶(۱)، ۱–۲۲. https://doi.org/10.22103/jir.2014.652

العاکوب، عیسی. (۱۳۷۴). *تأثیر پند پارسی بر ادب عربی*. ترجمهٔ عبدالله شریفی خجسته. تهران: علمی‌وفرهنگی.

الهامی، فاطمه. (۱۳۹۱). جایگاه قابوس نامه در قلمرو ادبیات تعلیمی. پژوهش نامه ادبیات تعلیمی (پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی)، ۴(۱۶)، ۱۳۱-۱۵۸. https://sid.ir/paper/165413/fa

حسینی، مریم. (۱۳۸۸). *شرح حدیقهٔ سنایی*. تهران: دانشگاه الزهرا.

ریاضی، حشمت‌الله. (۱۳۸۶). *داستان‌ها و پیام‌های عطار در منطق‌الطیر و الهی‌نامه*. به کوشش حبیب‌الله پاک‌گوهر. تهران: حقیقت.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). *تاریخ ایران بعد از اسلام*. تهران: سپهر.

سالمیان، غلامرضا، سبزیان‌پور، وحید و شاهینی، بهارمست. (۱۳۹۵). مقایسهٔ ساختار حکایت‌های حدیقةالحقیقه و شریعةالطّریقه با سرچشمه‌های آن حکایات. متن پژوهی ادبی، ۲۰(۶۹)، ۹۹–۱۲۷. https://doi.org/10.22054/ltr.2016.6843

سبزعلی‌پور، جهان‌دوست و عبدالهی، فرزانه. (۱۳۹۱). داستانک در حکایت‌های قابوسنامه و تطبیق آن با مینیمالیسم. *سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، ۵(۱«پیاپی۱۵»)، ۱۶۱-۱۷۲. https://www.bahareadab.com/downloadPDF/523.pdf

ایمانپور، محمدتقی؛ صفرزایی، عبدالله و ناظمیان فرد، علی. (۱۳۹۷). تأثیر اندرزهای شاهان ساسانی بر آرای تربیتی عنصرالمعالی در قابوس‌نامه. نشریه پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۲(۲۲)، ۸۹- ۱۰۸. https://doi:10.22111/jhr.2018.4250

سنایی‌غزنوی، مجدود بن آدم. (۱۳۵۹). *حدیقةالحقیقه و طریقةالشریعه*. به اهتمام محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: دانشگاه تهران.

شجیعی، پوران. (۱۳۷۳). *جهان‌بینی عطار*. تهران: ویرایش.

عطار نیشابوری، فریدالدین‌محمد. (بی‌تا). *اسرارنامه*. [بی‌جا]: [بی‌نا].

عطار نیشابوری، فریدالدین‌محمد. (۱۳۸۶). *مصیبت‌نامه*. به کوشش محمدرضا شفیعی‌کدکنی. چاپ سوم، تهران: سخن.

کیکاووس، عنصرالمعالی. (۱۳۸۷). *قابوس‌نامه*. تهران: علمی‌وفرهنگی.